

## نقش فرهنگ سیاسی در توسعه سیاسی افغانستان بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

شاه آقا بشارت<sup>۱</sup>، خلیل احمد احدی<sup>۲</sup>

### چکیده

در افغانستان هنوز هم دموکراسی نهادینه نگردیده است و تا نهادینه شدن دموکراسی این کشور راه درازی در پیش دارد. یکی از موانع بزرگی داخلی بر سر راه تحقق و نهادینه شدن دموکراسی در این کشور موجودیت فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و قومی برخی از ساکنان آن می‌باشد. در این کشور، ایستارها، ارزش‌ها، اعتقادات، احساس‌ها، باورها، نگاه به گذشته، جهت‌گیری‌ها، سنت‌های اجتماعی و برخی ساختارهای اجتماعی تعدادی از ساکنان این سرزمین قومی و قبیله‌ای است. البته این را نباید منکر گردید و نادیده گرفت که بسیاری از نسل‌های جوان افغانستان بسیاری از باورها، خط قرمزها و تابوهای قومی را زیر پا گذاشته‌اند. در سومین انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان دیده شد که فرهنگ سیاسی برخی از جوانان این مرزوبوم مشارکتی می‌باشد. بنابراین، هدف اصلی مقاله حاضر این است که مشخص شود، فرهنگ سیاسی در توسعه سیاسی افغانستان تا چه اندازه موثر بوده است. از آنجائیکه جامعه افغانستان یک جامعه سنتی و قبیله‌ای است، فرهنگ سیاسی آن هم فرهنگ سیاسی قبیله‌ای می‌باشد. روش تحقیق در این مقاله توصیفی-تحلیلی بوده و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای می‌باشد. یافته‌ها نشان می‌دهد که میان انتخابات و فرهنگ سیاسی هر کشور رابطه مستقیم و جود دارد. همان وضعیتی که فرهنگ سیاسی کشور دارد، همان وضعیت را انتخابات هم دارد. اگر فرهنگ سیاسی به سوی دموکراتیک شدن روان است، دیده می‌شود که انتخابات در افغانستان هم به سوی دموکراتیک شدن روان می‌باشد.

واژگان کلیدی: فرهنگ سیاسی، افغانستان، انتخابات، سنت‌ها، ۱۱ سپتامبر

<sup>۱</sup> کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی، دانشگاه پنجاب، هندوستان shahaqabesharat23@gmail.com

<sup>۲</sup> کارشناسی‌ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه جامعه المصطفی، واحد گلستان

## مقدمه

بعد از جنگ جهانی دوم شاهد موج عظیم از استعمارزدایی و پیدایش کشورهای مختلف می‌باشیم که دغدغه-ای اصلی‌شان پیدایش کسب استقلال سیاسی و حقوقی می‌باشد. بعد از کسب استقلال شاید مهمترین مسأله برای همه کشورهای تازه استقلال یافته و موسوم به کشورهای جهان سوم مسأله توسعه یافتگی باشد. با توجه به مطرح شدن توسعه یافتگی کشورهای جهان سوم بود که نظریات و الگوهای مختلف در باب توسعه شکل گرفت. در نظریات و الگوهای اولیه که در حوزه توسعه یافتگی کشورها شکل گرفت بیشتر تأکید بر غربی شدن می‌کرد اما نظریات بعدی تا حدودی تعدیل شده و الگوهای جدید برای توسعه یافتگی ارائه شدند. در اغلب نظریات نقش نیروها و ظرفیت‌های داخلی کشورها را برای توسعه یافتگی عنصر اساسی و مهم در نظر گرفته است. این مسأله مطرح شد که توسعه در یک بستری اتفاق می‌افتد و جوامع که خواهان توسعه می‌باشد باید آن بستر را فراهم نمایند. در چهارچوب این مسأله که می‌توانیم نقش فرهنگ سیاسی را در توسعه مورد بررسی قرار دهیم.

فرهنگی سیاسی بعنوان یک بستری در نظر گرفته می‌شود که در آن هم نیروها و جهت‌گیری‌های افراد مشخص می‌شود و هم نظام سیاسی در چارچوب آن قرار گرفته و اعمال قدرت می‌نماید. به همین خاطر بررسی نقش فرهنگ سیاسی در توسعه کشور مهم می‌باشد. فرهنگ عبارت است از مجموعه‌ای از آداب و رسوم، اخلاقیات، اعتقادات و ارزش‌هایی که از طریق جامعه‌پذیری از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. ارزش‌ها مفاهیم تعمیم یافته‌ای از اهداف مشروع و ارزشمندی هستند که رفتار آدمی را در جهت خاصی هدایت می‌کند. ارزش‌ها از طریق هنجارها در قالب مقررات و قوانین در می‌آید.

فرهنگ سیاسی عبارت است از نگاره‌ها و ایستارها نسبت به اقتدار، مسئولیت‌های حکومت و الگوهای مربوط به جامعه‌پذیری سیاسی. در این روند، میزان شناخت اهداف نهادها و ساختارهای سیاسی، اعتقادات، جنبه‌های عاطفی و سرانجام معیارهای موجود برای قضاوت در مورد قدرت و سیاست حائز اهمیت است. اگر بخواهیم فرهنگ سیاسی را بصورت ساده تعریف نمائیم آن را نوع نگاه مردم نسبت به قدرت، سیاست، دولت و نهادهای مختلف و کارکردهای آن دانست. مردم نسبت به قدرت، سیاست، دولت و نهادهای مختلف و قواعد و مقررات حاکم بر نهادها می‌تواند جهت‌گیری‌های مختلف داشته باشد که می‌توان آن را به سه دسته رده‌بندی کرد. اول جهت‌گیری‌های شناختی که مربوط به دانسته‌ها و باورهای مردم از قدرت و دولت است و همچنین شناخت انسان‌ها از مقررات، نقش‌ها و نهادها می‌باشد.

دو جهت‌گیری‌های عاطفی که احساس مردم به نظام‌های سیاسی، مقررات، نقش‌ها را نشان می‌دهد و سوم جهت‌گیری است که از ترکیب جهت‌گیری اول و دوم به وجود آمده است و بیشتر قضاوت‌های مردم نسبت

به اهداف سیاسی را شامل می‌شود. فهم جهت‌گیری‌ها کمک می‌کند تا درک کنیم نظام‌های سیاسی تا چه اندازه حمایت می‌شود و بنابراین مشروعیت نظام‌های سیاسی را می‌توان با جهت‌گیری‌ها ارزیابی کرد. اگر مردم نسبت به تصمیم‌گیری‌ها و رفتارهای نهادها و نخبگان حساس نباشند احتمال می‌رود که نخبگان سیاسی به سمت نظام توتالیتر و اقتدارگرا تمایل یابد. در افغانستان اما فرهنگ سیاسی از نوع محدود آن می‌باشد یعنی مردم نسبت به نظام سیاسی، سازوکارهای قدرت، نهادهای مختلف و کارگردان و نسبت به تأثیرگذاری خود در فرایند تصمیم‌گیری آگاهی لازم و کافی ندارند. بنابراین نخبگان سیاسی هر تصمیمی که بگیرند هیچ‌گونه مقاومت و اعمال فشار از طرف مردم نمی‌بیند. بعبارت دیگر مردم نمی‌تواند نهادهای دولتی و خصوصی را در راستای توسعه یافتگی قرار دهد.

### ۱- نقش فرهنگ سیاسی در توسعه

فرهنگ سیاسی بعنوان یک بستری در نظر گرفته می‌شود که در آن هم نیروها و جهت‌گیری‌های افراد مشخص می‌شود و هم نظام سیاسی در چارچوب آن قرار گرفته و اعمال قدرت می‌نماید. به همین خاطر بررسی نقش فرهنگ سیاسی در توسعه کشور مهم می‌باشد. فرهنگ عبارت است از مجموعه‌ای از آداب و رسوم، اخلاقیات، اعتقادات و ارزش‌هایی که از طریق جامعه‌پذیری از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. ۲۹ ارزش‌ها مفاهیم تعمیم یافته‌ای از اهداف مشروع و ارزشمندی هستند که رفتار آدمی را در جهت خاصی هدایت می‌کند. ارزش‌ها از طریق هنجارها در قالب مقررات و قوانین در می‌آید (قادری، ۱۳۹۱: ۱).

تعریف الموند از فرهنگ سیاسی به تدریج مورد پذیرش سایرین قرار گرفت و از این زمان به بعد مفهوم فرهنگ سیاسی با رهیافت رفتارگرایی که مبتنی بر ارقام و کمیت و یک نوع مدل‌سازی تجربیدی بود پیوند خورد و بعنوان رهیافتی جدید، سطح جدیدی از تحلیل مسائل و تحولات سیاسی را به وجود آورد. این رهیافت جدید، برخلاف رهیافت رایج در علوم سیاسی که به مطالعه و تحلیل نهادهای رسمی و سازوکار عمل آنها می‌پرداخت، بیشتر به مطالعه رفتارهای غیررسمی و نگرش‌های بازیگران بعنوان بستر رفتارهای سیاسی آنان تأکید می‌کرد (زارعی، ۱۳۸۸: ۹۶).

لوسین پای بر این باور است که فرهنگ سیاسی، مجموعه نگرش‌ها، اعتقادات و احساساتی است که به روند سیاسی نظم و معنا می‌دهد و اصول و قواعد تعیین کننده حاکم بر رفتار و نظام سیاسی را مشخص می‌کند (رفیع، ۱۳۹۷: ۲۷). فرهنگ سیاسی عبارت است از نگاه‌ها و ایستارها نسبت به اقتدار، مسئولیت‌های حکومت و الگوهای مربوط به جامعه‌پذیری سیاسی. در این روند، میزان شناخت اهداف نهادها و ساختارهای سیاسی، اعتقادات، جنبه‌های عاطفی و سرانجام معیارهای موجود برای قضاوت در مورد قدرت و سیاست حائز اهمیت

است. اگر بخواهیم فرهنگ سیاسی را بصورت ساده تعریف نمائیم می‌توانیم آن را نوع نگاه مردم نسبت به قدرت، سیاست، دولت و نهادهای مختلف و کارکردهای آن دانست. مردم نسبت به قدرت، سیاست، دولت و نهادهای مختلف و قواعد و مقررات حاکم بر نهادها می‌تواند جهت‌گیری‌های مختلف داشته باشد که می‌توان آن را به سه دسته رده‌بندی کرد. اول جهت‌گیری‌های شناختی که مربوط به دانسته‌ها و باورهای مردم از قدرت و دولت است و همچنین شناخت انسان‌ها از مقررات، نقش‌ها و نهادها می‌باشد. دوم جهت‌گیری‌های عاطفی که احساس مردم به نظام‌های سیاسی، مقررات، نقش‌ها را نشان می‌دهد و سوم جهت‌گیری است که از ترکیب جهت‌گیری اول و دوم به وجود آمده است و بیشتر قضاوت‌های مردم نسبت به اهداف سیاسی را شامل می‌شود. فهم جهت‌گیری‌ها کمک می‌کند تا درک کنیم نظام‌های سیاسی تا چه اندازه حمایت می‌شود و بنابراین مشروعیت نظام‌های سیاسی را می‌توان با جهت‌گیری‌ها ارزیابی کرد.

اگر مردم نسبت به تصمیم‌گیری‌ها و رفتارهای نهادها و نخبگان حساس نباشند احتمال می‌رود که نخبگان سیاسی به سمت نظام توتالیتر و اقتدارگرا تمایل یابد. در افغانستان اما فرهنگ سیاسی از نوع محدود آن می‌باشد یعنی مردم نسبت به نظام سیاسی، سازوکارهای قدرت، نهادهای مختلف و کارگردان و نسبت به تأثیرگذاری خود در فرایند تصمیم‌گیری آگاهی لازم و کافی ندارند. بنابراین نخبگان سیاسی هر تصمیمی که بگیرند هیچ‌گونه مقاومت و اعمال فشار از طرف مردم نمی‌بیند. بعبارت دیگر مردم نمی‌توانند نهادهای دولتی و خصوصی را در راستای توسعه یافتگی قرار دهند.

نهادهای جامعه مدنی می‌تواند در این راستا نقش موثری از طریق آگاهی‌دهی به مردم نسبت به نظام سیاسی داشته باشد. تنها آگاهی‌دهی از طریق نهادهای جامعه مدنی است که مردم می‌توانند نسبت به نقش خود و تأثیرگذاری خود آگاه شده و مشارکت فعال در حوزه‌های مختلف داشته باشد. آن زمان است که بستری مناسب برای رشد و توسعه یافتگی کشور فراهم می‌شود و نهادها و نخبگان نمی‌تواند گرایش به نظام‌های توتالیتر پیدا کنند (قادری، ۱۳۹۱: ۱).

## ۲- فرهنگ سیاسی و انتخابات در افغانستان

انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی و شوراهای ولایتی در افغانستان، تاکنون از ابعاد و زوایایی گوناگون در مطبوعات، رسانه‌ها و محافل علمی و دانشگاهی بررسی گردیده‌اند. اما تصور می‌شود که از بعد جامعه‌شناختی، این روندهای دموکراتیک، کمتر مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. برای نخستین بار دانش‌واژه فرهنگ سیاسی را در علوم سیاست، «گابریل الموند» آمریکایی بکار برد. به باور الموند فرهنگ سیاسی، الگوی ایستارها و سمت‌گیری‌های فردی نسبت به سیاست و مسائل آن در درون یک نظام یا یک جامعه می‌باشد. الموند، علاوه

بر کار برد و تعریف این دانش واژه، به دسته‌بندی آن هم پرداخته است، که بطور مختصر به شرح هریک می‌پردازیم.

الف) فرهنگ سیاسی مشارکتی، که در جوامع پیشرفته وجود دارد. در این جوامع مردم در زندگی سیاسی بطور نسبی مشارکت می‌کنند. در فرهنگ سیاسی مشارکتی، مردم نسبت به شهروند بودن خود آگاه‌اند و به سیاست نیز توجه دارند. در این جوامع، شهروندان نسبت به رفتار نخبگان سیاسی حساس‌اند.

ب) فرهنگ سیاسی تبعه: الموند شهروندانی را که از نقش‌های گوناگون حکومت مانند مالیات‌گیری و قانون-گذاری آگاه‌اند تبعه سیاسی می‌نامد. در این مدل فرهنگ سیاسی ممکن است افراد از وجود نظام سیاسی و داده‌های آن آگاهی داشته و به آن علاقمند و یا از آن متنفر باشند ولی به علت نبود نهادهای بیان و تجمع خواست‌ها و تقاضاها و یا ضعف ساختارهای نهادها افراد نمی‌توانند از کارایی سیاسی چندانی برخوردار باشند. نخبگان سیاسی سخنگوی خواست‌های مردم هستند. بدین ترتیب در این مدل از فرهنگ مردم هیچ جایگاهی در فرایند سیاسی برای خودشان نیستند.

ج) فرهنگ سیاسی محدود: این فرهنگ، به کسانی مربوط می‌شود که از نظام سیاسی خود آگاهی چندانی ندارند. در این نوع از فرهنگ سیاسی، توانایی مقایسه تغییراتی که نظام سیاسی آغاز کرده است، وجود ندارد. افراد دارای فرهنگ سیاسی محدود، از نظام سیاسی خود هیچ انتظاری ندارند. همچنین «لوسین پای» فرهنگ ۳۱ سیاسی را مجموعه ایستارها، اعتقادات و احساساتی می‌داند که به روند سیاسی نظم و معنی می‌دهد و فرضیه‌ها و قواعد تعیین کننده حاکم بر رفتار نظام سیاسی را مشخص می‌کند. باتوجه به آنچه که گفته شد، می‌توان فرهنگ سیاسی را مجموعه‌ای ارزش‌ها، ایستارها و اعتقاداتی دانست که موضع‌گیری مردم را در برابر مسائل سیاسی نشان می‌دهد. در واقع فرهنگ سیاسی هر جامعه بشری با گذشت زمان‌ها و فرایندهای تاریخی از اجزاء و عناصری ساخته شده است، مانند: ارزش‌ها، ایستارها، اعتقادات، باورها، احساس‌ها، سنت‌ها، ساختار اجتماعی، تجارب تاریخی، موقعیت جغرافیایی (خطی، ۱۳۹۳: ۱).

### ۳- نقش انتخابات در دموکراتیک ساختن فرهنگ سیاسی در افغانستان

از آنجائیکه جامعه افغانستان یک جامعه سنتی و قبیله‌ای است، فرهنگ سیاسی آن هم فرهنگ سیاسی قبیله‌ای می‌باشد. باتوجه به تقسیم‌بندی فرهنگ سیاسی از دیدگاه گابریل الموند، فرهنگ سیاسی در افغانستان امروز، بیشتر فرهنگ سیاسی محدود و تبعه می‌باشد، هرچند جلوه‌هایی از فرهنگ سیاسی مشارکتی هم در کشور دیده می‌شود. در افغانستان هنوز هم دموکراسی نهادینه نگردیده است و تا نهادینه شدن دموکراسی این کشور راه درازی در پیش دارد. یکی از موانع بزرگی داخلی بر سر راه تحقق و نهادینه شدن

دموکراسی در این کشور موجودیت فرهنگ سیاسی قبیله‌ای و قومی برخی از ساکنان آن می‌باشد. در این کشور، ایستارها، ارزش‌ها، اعتقادات، احساس‌ها، باورها، نگاه به گذشته، جهت‌گیری‌ها، سنت‌های اجتماعی و برخی ساختارهای اجتماعی تعدادی از ساکنان این سرزمین قومی و قبیله‌ای است. البته این را نباید منکر گردید و نادیده گرفت که امروزه بسیاری از افراد نسل جدید و جوان افغانستان از فرهنگ سیاسی مشارکتی هم برخوردار هستند و بسیاری از باورها، خط قرمزها و تابوهای قومی را زیرپا کرده و می‌کنند. در همین سومین انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان دیده شد که فرهنگ سیاسی برخی از جوانان این مرزوبوم مشارکتی می‌باشد. مشاهده شد که بسیاری از جوانان و میانسالان در این روند همگانی اشتراک آگاهانه کرده بودند و خواهان تصمیم‌گیری دقیق در این عرصه بودند و با انتظارات و ایستارهای مشارکت‌جویانه، رأی خود را استعمال کردند. در واقع فرهنگ سیاسی در افغانستان در حال دموکراتیک شدن است.

انتخابات در افغانستان جزء فرهنگ سیاسی این کشور می‌باشد و میان انتخابات و فرهنگ سیاسی هر کشور رابطه مستقیم وجود دارد. همان وضعیتی که فرهنگ سیاسی کشور دارد، همان وضعیت را انتخابات هم دارد. اگر فرهنگ سیاسی به سوی دموکراتیک شدن روان است، دیده می‌شود که انتخابات در افغانستان هم به سوی دموکراتیک شدن روان می‌باشد. برعکس اگر برخی نمادها و نمودها در فرهنگ سیاسی ما قومی است، همین مسائل در انتخابات چه در روز ۱۶ حمل ۱۳۹۳ خورشیدی و چه در روز ۲۴ جوزا این سال، به مشاهده رسید.

انتخابات ریاست جمهوری گذشته، فرهنگ سیاسی را در کشور به خوبی نمایان ساخت که به سرعت از قومی بودن به سوی دموکراتیک شدن در حال تغییر است، اما در کنار بسیار خوبی‌های که انتخابات در عرصه‌های مختلف برای افغانستان داشت، یکی هم تأثیر مثبت آن بر فرهنگ سیاسی را در کشور پالایش داد و ارزش‌های دموکراتیک را در فرهنگ سیاسی تقویت کرد. این فرایند ملی، تغییرات مثبت و گسترده‌ای را در نگاه، رفتارها، هنجارها و اندیشه‌های مردم و بازیگران سیاسی نسبت به مسائل سیاسی ایجاد کرده است، تغییرات که نیاز جامعه ماست و برای نهادینه شدن دموکراسی در کشور بسیار لازم و ضروری پنداشته می‌شود (خطیبی، ۱۳۹۳: ۲-۳).

#### ۴- نقش فرهنگ سیاسی در مشارکت سیاسی افغانستان

فرهنگ سیاسی بعنوان نظام باورهای تجربه‌پذیر، سمبل‌ها، ارزش‌ها و هنجارهایی که پایه کنش سیاسی و بستر رفتارهای سیاسی افراد جامعه، احزاب و دولتمردان به‌شمار می‌رود، از موضوعات بنیادینی است که در دوران معاصر مورد توجه و موضوعات پژوهش بسیاری از اندیشمندان عرصه سیاست قرار گرفته است. قوام و پایداری هرگونه مشارکت به خاستگاه فرهنگ سیاسی جامعه بستگی دارد. چراکه فرهنگ سیاسی عاملی هم

در تعیین ماهیت اجتماعی سیاسی افراد جامعه است و نگرش‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه را درباره سیاست و قدرت مشخص می‌کنند. مشارکت سیاسی در جامعه افغانستان با بستر اجتماعی، تهدیدات، و موانع نظری خاصی روبرو است. از نظر جامعه‌شناختی نظام سیاسی پایدار توسط مشارکت همگانی و آگاهانه شهروندان بعنوان یک پروژه فراگیر محقق می‌شود. آنچه بعنوان مشارکت سیاسی در جامعه کنونی افغانستان محسوب می‌شود و پروسه مشارکت شهروندان را با مشکل مواجه می‌کند فقدان فرصت‌های برابر همه شهروندان امر مشارکت سیاسی است. موانع نظری و فرهنگ مشارکت سیاسی در افغانستان عمدتاً برآمده از فرهنگ سنتی جامعه است. ارزش‌های سنتی و دست و پاگیر، کلان‌سالاری و ریش‌سفیدی، تعیین جایگاه منزلت اجتماعی بر مبنای انتساب قومی، تلقی اقتدارگرایانه و قوم‌مدارانه هر یک سهم موثری در شکل‌گیری فرهنگ مشارکت‌ستیز و مانع جدی بر سر مشارکت جمعی مردم در عرصه سیاست کشور داشته است فقدان نهادهای کارآمد برای بیان خواسته‌ها، نخبه‌گرایی، اسطوره‌گرایی، و رهبر پروری، عدم آگاهی مردم، نارسایی‌های ارتباطی نظیر رادیو و تلویزیون و مطبوعات فراگیر و ملی، عدم تمایل سیستم سیاسی کشور به واگذاری نقش‌ها و تعهدات به نهادهای مربوطه، موانع دیگری است که فهرست‌وار بیان گردید.

به نظر می‌رسد یکی از مهمترین راهکارها، ایجاد فرهنگ مشارکتی در جامعه است بدین معنا که نقطه اتکای ما باید بیشتر روی مشترکات باشد تا فرهنگ جدید که تساهل و مدارای سیاسی در آن وجود داشته باشد را ۳۳ در جامعه رواج دهیم. مشارکت سیاسی فقط در جامعه‌ای تبلور پیدا می‌کند که دارای فرهنگ مشارکتی باشد تا زمانی که ساختار نظام سیاسی، سهم‌خواهی و سهم‌طلبی و براساس قومیت خاص، متحول نشود ایجاد جامعه مردم‌سالار تحقق نخواهد یافت (حسینی، ۱۳۸۷: ۳).

مشارکت سیاسی در دنیای مدرن امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، بگونه‌ای که حتی بسته‌ترین نظام‌های سیاسی جهان و معدود نظام‌های توتالیتر که همچنان ادامه حیات می‌دهند نیز خود را از مشارکت مردمان خود هر چند بصورت صوری در زمینه‌های گوناگون و بویژه مشارکت سیاسی بی‌نیاز نمی‌بینند. همانگونه که نوهلن نیز اظهار می‌دارد امروزه دموکراسی بعنوان شیوه از زمامداری ابعادی جهانی یافته است و روشن است که مشارکت سیاسی در دموکراسی‌ها امری حیاتی و ضروری است. مشارکت سیاسی فعالیت داوطلبانه اعضای جامعه در انتخاب حکام و شرکت مستقیم و یا غیرمستقیم در سیاست‌گذاری است (نصیری، ۱۳۸۳: ۹۹).

#### ۴-۱- مشارکت سیاسی زنان قبل از ۱۱ سپتامبر

افغانستان کشوری است که با نگاه خوشبینانه می‌توان گفت تجربه اندکی در زمینه دموکراسی و وجود نهادهای دموکراتیک دارد. همانگونه که دالتون اظهار می‌دارد در سال ۲۰۰۱ و پیش از سقوط حکومت طالبان شایستگی هر کشوری در جهان برای گذار به دموکراسی بیش از افغانستان به نظر می‌رسید. بیش از سه دهه

این کشور تحت حکومت‌های اقتدارگرا اداره شده بویژه پادشاهی ظاهر شاه، حکومت مطلقه‌ای داوود، حکومت کمونیستی تحت نظر شوروی و در آخر نیز رژیم مجاهدین، پس از اینکه طالبان در کشور به قدرت رسیدند، وضع باز هم وخیم‌تر گردید. طالبان با ظاهر مذهبی وارد شده و از مذهب برای توجیه حکومت خود بهره جستند (Dalton, 2007: 13). محمد عمر یکی از رهبران گروه طالبان رعایت حقوق زنان و دختران را مخالف اسلام می‌دانست و معتقد بود که مشارکت اجتماعی این قشر در جامعه موجب فساد اخلاقی در اجتماع می‌شود (کاشانی، ۱۳۷۷: ۵۸).

#### ۴-۲- مشارکت سیاسی زنان پس از ۱۱ سپتامبر (در ساختار قدرت جدید)

یازدهم سپتامبر نقطه عطفی برای شکل‌گیری دولت جدید در افغانستان به‌شمار می‌آید. با حمله نیروهای ناتو به رهبری ایالات متحده و سقوط امارت اسلامی طالبان، طرحی نو در کنفرانس بن برای شکل‌گیری دولت در افغانستان ریخته شد. حاصل ائتلاف جامعه‌ای بین‌المللی و همکاری نیروی داخلی در جنگ افغانستان توافقنامه بن بود که عصرهای جدید از تحولات سیاسی و اجتماعی را برای این کشور رقم زد. اساس توافقنامه بن، پیشبرد دموکراسی بود که در قالب مکانیزم‌های چون تصویب قانون اساسی، برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی و ... در کنفرانس بن چند عامل مورد توجه قرار گرفت: حقوق بشر، آزادی بیان، مطبوعات آزاد و حقوق زنان که طرح نظام جدید در افغانستان بر همین اساس ریخته شد. از میان ۶۱ نفر اعضای رسمی و غیررسمی در اجلاس بن، جمعا پنج زن شرکت داشتند (دوپری، ۱۳۷۷: ۲۱۱).

در موافقت‌نامه بن که سرآغاز تحولات جاری در افغانستان محسوب می‌شود رایج به نقش زنان در آینده کشور موارد مطرح شده است:

۱) در بند هشتم مقدمه که حاوی اهداف موافقت‌نامه است آمده که «با درک و قبول اینکه این ترتیبات موقت بعنوان قدم اول به سوی تأسیس یک حکومت وسیع، مونث‌پذیری، کثیرالاقوامی و حکومت همه مردم در نظر گرفته شده، و این ترتیبات و حکومت نباید بیشتر از مدت معین روی کار بماند. در ترکیب اداره موقت در ماده (۳) آن آمده است که رئیس، معاون رئیس و دیگر اعضای حکومت موقت توسط مشترکین مجلس مذاکرات ملل متحد در موضوع افغانستان گماشته شدند. انتخاب این اشخاص براساس لیاقت و شایستگی فردی آنان صورت گرفته است و البته ملاحظاتی قومی، منطقه‌ای و ترکیب مذهبی افغانستان و همچنین اهمیت سهم‌گیری طبقه مونث در حکومت در نظر گرفته شده است. براین اساس دو زن شامل کابینه گردیدند: سیماتمر بعنوان یکی از پنج معاون صدارت و وزیر یک وزارت‌خانه جدیدالتأسیس به نام وزارت زنان و سهیلا صدیق اولین زنی که به رتبه ژنرالی در زمان کمونیست‌ها نائل آمد، بعنوان وزیر بهداشت عامه حکومت موقت تعیین شد.

(۲) در بخش چهارم مربوط به کمیسیون مستقل مخصوص تشکیل لویه جرگه اضطراری در ماده (۲) بند (ج) در رابطه با تعیین نمایندگان تأکید شده تا یک تعداد قابل ملاحظه زنان افغان در لویه جرگه اضطراری شرکت نمایند (کاظم، ۲۰۰۵: ۵۰۸-۵۰۷).

#### ۳-۴- جایگاه و مشارکت سیاسی زنان در قانون اساسی جدید

اصولاً بحث از مشارکت سیاسی زنان در افغانستان و یا هر کشور دیگری پیش از شکل‌گیری نظام سیاسی دموکراتیک و یا لاقلاً شبه دموکراتیک محلی از اعراب ندارد بواسطه‌ای سرشت اقتدارگرایانه‌ی حکومت‌های پیشین حاکم بر افغانستان مشارکت سیاسی چه برای زنان و چه برای مردان چندان مطرح نبوده است. این شرایط پس از سقوط نظام طالبان و شکل‌گیری نظام سیاسی جدید تغییر کرد و افغانستان در مسیر دموکراتیزسیون گام نهاد (کاظم، ۲۰۰۵: ۵۱۷-۵۱۶). دولت جدید افغانستان در راستای موافقت‌نامه بن که به توسعه حقوق زنان تأکید داشت در مهمترین حرکت اصلاحی خود قانون اساسی را در تاریخ ۴ ژانویه سال ۲۰۰۴ تدوین و تصویب نمود و در قانون اساسی جدید با رویکرد مثبت به حقوق زنان چندین ماده را به این موضوع اختصاص داده است. آنچه مشخص است این است قانون اساسی نوین افغانستان براساس احترام به ارزش‌های دموکراتیک از جمله ارزش‌های انسانی و برابری حقوق شهروندی تنظیم گردیده است. در مقدمه قانون اساسی آمده است مردم افغانستان به منظور ایجاد جامعه مدنی عاری از ظلم، استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر قانونمندی، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم این قانون اساسی را تصویب کرده‌اند (مقدمه قانون اساسی جدید افغانستان مصوب، ۱۳۸۲).

در ماده (۱) قانون اساسی افغانستان شکل دولت «جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیرقابل تجزیه» ذکر گردیده است. این ماده از دو عنصر جمهوریت و اسلامیت تشکیل شده است. استواری حکومت بر دو پایه مردمی در قالب جمهوری و اسلامی است. هر دوی این عناصر مشارکت مردمی را در بطن خود دارا می‌باشد (منوچهری و مزاری، ۱۳۸۸: ۳۱۴). در ماده (۲۲) قانون اساسی نوین تأکید شده است که «هر نوع تبعیض و امتیاز میان اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و جایگاه مساوی می‌باشند». در ماده (۳۳) از قانون اساسی افغانستان آمده است: «که تمام اتباع افغانستان از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برخوردار می‌باشند» (متن قانون اساسی افغانستان جدید، مصوب ۱۳۸۲: ۱۵-۱۲). قانون اساسی افغانستان مصوب ۱۳۸۲، در ماده (۶۷) که مربوط به شرایط کاندیدای ریاست جمهوری است، آمده است که «کاندید باید تبعه افغانستان، مسلمان و متولد از والدین افغان باشد و تابعیت کشور دیگری را نداشته باشد». بنابراین می‌بینیم که با داشتن شرایط عمومی هیچ مانعی برای کاندید شدن زنان برای این پست وجود ندارد. همچنین در ماده (۷۲) برای عضویت زنان در کابینه نیز هیچ محدودیتی مطرح

نشده و فقط شرط تابعیت افغانی مطرح شده است. ماده (۸۳) قانون اساسی در مورد انتخابات اعضای ولسی جرگه باز هم حالت اختصاصی را مطرح کرده است. «در قانون انتخابات باید تدابیری اتخاذ گردد که نظام انتخاباتی، نمایندگی عمومی و عادلانه را برای تمام مردم کشور تأمین نماید و به تناسب نفوس از هر ولایت بطور متوسط حداقل دو وکیل زن در ولسی جرگه عضویت یابد». در این ماده از اصل تبعیض مثبت به نفع زنان استفاده شده است که بر این اساس برای حمایت از عضویت زنان در پارلمان سهمیه خاص را برای آنان در نظر می‌گیرند. ماده (۸۴) مربوط به تعیین اعضای مشاور جرگه است که یک سوم این اعضا، توسط رئیس جمهور تعیین می‌شود و رئیس جمهور نیز نصف این میزان را به زنان تخصیص داده است.

### ۵- جهانی شدن و توسعه سیاسی در افغانستان بعد از سال ۲۰۰۱

امروز جهانی شدن بعنوان یکی از فراگردهای مهم حیات اجتماعی و سیاسی تاریخ جوامع انسانی مطرح است و به دلیل تأثیرگذاری فزاینده‌ای که در عرصه‌های مختلف حیات سیاسی و اجتماعی در مقیاس‌های خرد، میانی و کلان دارد تبدیل به یکی از موضوعات اساسی علوم اجتماعی و در حین حال سیاسی شده است. این موضوع در ارتباط با مباحثی چون تغییرات اجتماعی، سیاسی و توسعه اهمیت ویژه‌ای را کسب نموده است بگونه‌ای آن از حیث صوری و محتوایی مورد توجه قرار نداده باشد.

۳۶

### ۵-۱- جهانی شدن و توسعه سیاسی در دیدگاه لیبرالیستی

موافقان جهانی شدن که بیشتر برچسب لیبرالی به آنها زده شده است معتقدند که جهانی شدن پروسه‌ای است که کشورها را در فرایند توسعه قرار داده است. جهانی شدن، احساس انزوا را در جهان در حال توسعه تخفیف بخشیده و به مردم این کشور امکان داده به دانشی دست یابند که یک قرن قبل حتی در اختیار دانشمندترین افراد هیچ کشوری قرار نداشت (جوزف، ۱۳۸۲: ۲۶). استیگلیتز معتقد است که «جهانی شدن ارتباط و پیوند بین کشورها را که گاهی تحت عنوان وابستگی متقابل از آن یاد می‌شود را نیز تقویت نموده است. جهانی شدن پیوند و ارتباط میان کشورها را افزایش داده و این ارتباط زمینه را برای فشارهای عمومی هماهنگ شده‌ای در سطح جهان چون صرف‌نظر کردن از بدهی‌های برخی از کشورهای فقیر و نیز کمک‌های خارجی را فراهم نموده است (جوزف، ۱۳۸۲: ۲۶). استیگلیتز می‌افزاید که جهانی شدن منافع عظیمی چون موفقیت آسیای شرقی؛ به‌خصوص به خاطر استفاده از فرصت‌های تجاری و دسترسی بیشتر به بازارها و دانش‌های فنی را به دنبال داشته است. جهانی شدن بهداشت و درمان بهتر را با خود آورده و در عین حال باعث گردیده است که توسعه سیاسی در کشورها توسعه نیافته‌اند، حکومت‌داری مردم وجود ندارد به ارمان آورده است. به نظر سمیر امین جهانی شدن چندقطبی می‌تواند به توسعه و تکامل اجتماعی و سیاسی کمک

کند و از این طریق دموکراتیزاسیون اجتماعی را رشد و گسترش خواهد بخشید و موجب کاهش انگیزه‌های تعارض و برخورد خواهد شد (سمیر، ۱۳۸۰: ۶۸).

جهانی شدن می‌تواند تغییر شکل یابد و وقتی این کار صورت گرفت، و به درستی و متخصصانه انجام شد، بطوریکه همه کشورها در سیاست‌گذاری‌هایی که بر آنها تأثیر می‌گذارد نقش داشته باشند، امکان این خواهد بود که اقتصاد جهانی جدید به وجود آید که در آن رشد، نه فقط پایدارتر و آسیب‌ناپذیرتر است، بلکه ثمرات این رشد بنحوی عادلانه‌تر میان همه تقسیم شود (استیگلیتز، ۱۳۸۲: ۲۸). از مواردی که بعنوان پیامدهای مثبت جهانی شدن در عرصه‌های توسعه سیاسی از سوی دانشمندان لیبرال یاد می‌شود، افزایش آگاهی کنشگران سیاسی و اجتماعی در عرصه‌های مختلف محلی و ملی نسبت به حقوق و نقش‌های اجتماعی و سیاسی‌شان است. بعبارت دیگر نقشی که این فرایند در احیای عاملیت انسانی و در نهایت توسعه سیاسی و اجتماعی داشته است، بگونه‌ای که افزایش آگاهی‌های جهانی و بسط فرهنگ سیاسی نو یعنی توجه بیشتر به توده‌های مردم در همه جوامع در حال توسعه و دموکراسی و مسأله حقوق بشر آثار تبیین‌کننده و مهمی بر تغییر مناسبات قدرت در این جوامع خواهد بود داشت و از آن جای که مسأله توسعه نیافتگی اساساً مسأله‌ای مرتبط با مناسبات قدرت در این نوع جوامع است محتملاً این تغییر بخشی از موانع توسعه و در عین حال توسعه سیاسی در این جوامع را از میان برداشته یا بنحو چشمگیری کاهش خواهد داد (زاهدی، ۱۳۸۲: ۳۴۴). ۳۷

در نتیجه پیامدها مثبت حاصل شده در برخی از بخش‌های جهان موجب شده که طرفداران جهانی شدن بر این باور تأکید نمایند که جهانی شدن نه تنها موجب افزایش فقر توسعه نیافتگی نمی‌شود بلکه راه‌حل‌های اصلی برای محو فقر، توسعه و توسعه سیاسی و توسعه نیافتگی می‌باشد. به نظر آنها جهانی شدن به جای اینکه مانع توسعه باشد و نابرابری را افزایش دهد موجب بهبود چشم‌اندازهای توسعه دولت‌ها می‌شود و به کاهش نابرابری در جهان کمک می‌کند. بر اثر انتقال تولید و سرمایه‌گذاری از جانب شرکت‌های چندملیتی به دولت‌هایی که تازه در حال صنعتی شدن هستند، تقسیم کار جهانی جدید به وجود آمده که این امر فرصت‌های جدیدی برای توسعه می‌افزاید.

گفتمان نئولیبرالیستی نشان می‌دهد که جهانی شدن اقتصاد تنها راه واقعی کاهش فقر جهانی است و در این جا این گفتمان تأکید بر دموکراسی‌سازی یا مردمی‌سازی حکومت در جهان برای توسعه سیاسی کشورهای در حال توسعه تأکید می‌نماید.

## ۵-۲- جهانی شدن و توسعه سیاسی در دیدگاه مارکسیستی

مخالفان فرایند جهانی شدن استفاده از مفهوم جهانی کردن یا جهانی‌سازی را بر مفهوم جهانی شدن ترجیح می‌دهند و این را در قالب دیدگاه‌های توسعه ارائه می‌نمایند. زیرا به‌زعم آنها جهانی‌سازی فرایند است که مبتنی بر قصد و برنامه از پیش تعیین شده است. آنها جهانی‌سازی را مترادف با پذیرش نظام سرمایه‌داری به‌خصوص از نوع آمریکایی آن می‌دانند بگونه‌ای که طرفداران برنامه جهانی‌سازی ادغام در جهان سرمایه‌داری را سازوکاری برای مبارزه با توسعه نیافتگی می‌دانند. استیگلیتز یکی از صاحب‌نظران به نام توسعه اقتصادی در کتاب ارزنده «جهانی‌سازی و مسائل آن» جهانی‌سازی را به‌خصوص در ارتباط با توسعه کشورهای در حال توسعه مورد واکاوی قرار داده است. به نظر او جهانی‌سازی واقعیتی متناقض است که همزمان مورد ستایش و نکوهش است. فرایندی است که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت زیرا چنین کاری نه ممکن و نه مقبول است. جهانی‌سازی عبارت است از نزدیک شدن کشورها و ملت‌های جهان که نتیجه کاهش شدید هزینه‌های حمل‌ونقل و ارتباطات و نیز رفع موانع مصنوعی است که در راه جریان کالاها و خدمات، سرمایه، دانش (و تا حدودی افراد) قرار دارد. جهانی‌سازی تأسیس نهادهای تازه‌ای را سبب شده که همراه با نهادهای موجود در داخل مرزهای کشورها به فعالیت مشغول‌اند (استیگلیتز، ۱۳۸۲: ۴۳).

چنین فرایندی برخوردار از متولیانی نیز هست آن چنانکه استیگلیتز صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی را متولیان اصلی جهانی‌سازی می‌داند. «جهانی‌سازی نه ترتیبی که تاکنون دنبال شده به وعده‌های هواداران آن جامه عمل نپوشانیده، و یا آنچه که می‌تواند و یا باید برسد، نرسیده است. در برخی موارد، رشد اقتصادی و توسعه‌ای سیاسی اساساً حاصل نشده و اگر هم شده منافعش عاید همگان یا منفعت سیاسی برای تمامی مردم نشده است. براین سیاست‌های تحت «تفاهم واشنگتن» غالباً این بوده که تعداد کمی به هزینه بسیاری دیگر و عموماً طبقات مرفه به هزینه فقرا، منتفع شده‌اند. در بسیاری از موارد منافع و ارزش‌های بازرگانی یا سیاسی بر نگرانی‌های زیست محیطی، مردم‌سالاری، حقوق بشر و عدالت اجتماعی چربیده است (استیگلیتز، ۱۳۸۲: ۳۲).

بگونه‌ای که معمولاً نقد جهانی‌سازی معطوف به این نکته است که در قالب فرایند جهانی‌سازی بر ابعاد اقتصادی و سیاسی نسبت به دیگر ابعاد حیات اجتماعی اولویت بیشتری داده می‌شود. چنین نقدی زمانی که با توجه به مباحث اقتصادی و سیاسی صرف چون ابعاد مالی و بازرگانی اقتصادی مربوط به نظام سرمایه‌داری صورت می‌گیرد و یا معطوف به سیاست‌های تعدیل در کشور در حال توسعه می‌شود، شدت بیشتری پیدا می‌کنند. به تعبیر شولت سیاست‌های نئولیبرالی که بر بازار آزاد و لغو یارانه‌های دولتی تأکید دارند خود مقوی نابرابری فرصت بوده‌اند. دولت‌های عضو سازمان توسعه و همکاری اقتصادی در حالیکه برای آزادسازی در جنوب موعظه می‌کنند، خود یارانه‌های متعدد و سایر انواع مداخله در بازار را بکار بسته‌اند. اقتصاد آزاد

معمولا حامی عوامل قدرتمند آزاد است که در شمال مستقر هستند. سازمان تجارت جهانی سریع‌ترین آزادسازی را در زمینه‌های صنعتی و مالکیت معنوی که منافع کشورهای شمال را تأمین می‌نماید انجام داده است، در حالیکه در زمینه‌های کشاورزی و منسوجات که آزادسازی تجاری ممکن است برای منافع کشورهای جنوب فرصت‌های بیشتری را فراهم کند حرکت‌های کندتری را از خود نشان داده است. در نتیجه جهانی‌سازی موجب تشدید فرایند قطبی شدن جهان شده و فاصله بین شمال و جنوب هر روز عمیق‌تر و گسترده می‌شود. مخالفان معتقدند که «غرب حتی وقتی متهم به ریاکاری نیست، سیاست جهانی‌سازی را دنبال می‌کند و مراقب است تا منافع این کار بنحوی نامناسب و به زیان کشورهای در حال توسعه تقسیم شود» (استیگلیتز، ۱۳۸۲: ۲۸).

## ۶- جهانی شدن و توسعه سیاسی در افغانستان

با ورود جامعه جهانی در افغانستان طبیعتاً پروسه جهانی شدن و توسعه ساختارهای سیاسی افغانستان را در پی داشته است؛ این پروسه در واقع موافقین را در کنار خود دارد که در پژوهش حاضر بگونه‌ای به آنها پرداخته می‌شود.

### ۶-۱- جامعه مدنی

بعد از فروپاشی رژیم طالبان در افغانستان در واقع محور مباحث شهروندی، آزادی بیان ایجاد و تشکل‌های جامعه مدنی و احزاب سیاسی گردید. جامعه مدنی به مجموع سازمان‌ها و نهادهای مدنی و اجتماعی داوطلبانه‌ای اشاره دارد که بنیان جامعه‌ای پویا را پی می‌ریزند و از نظر داوطلبانه بودن در تضاد با ساختار تحمیلی حکومت و موسسه‌های بازرگانی و بازار هستند. جامعه مدنی یکی از ارگان‌هایست که بیشتر از آزادی‌های مدنی شهروندان افغانستان دفاع نموده و خود سردمدار دفاع از حقوق شهروندان کشور می‌نامد. جامعه مدنی رابطه الزامی با دموکراسی دارد بدلیل اینکه در دموکراسی‌ها منبع و سرچشمه قدرت مردم هستند. قدرت توسط مردم اعمال می‌شود و اهداف قدرت هم رفاه و منافع مردم می‌باشد. پس به این نتیجه می‌رسیم که جامعه مدنی یکی از پیشتازترین نهادهایی است که با جهانی شدن و توسعه سیاسی رابطه‌ای محکم و گسست‌ناپذیری داشته است و این امر باعث می‌گردد که بیشتر جهانی‌گرایی و توسعه‌گرا باشد تا منزوی و طرفدار جبرگرایی.

**۶-۲- احزاب سیاسی**

افغانستان در واقع کشور است که هیچ حزب سیاسی به معنای واقعی آن که ماشین متحرک حکومت‌های دموکراتیک می‌باشد ایجاد نگردیده است، بنابراین احزاب که در افغانستان ایجاد و تأسیس گردیده بیشتر در بسترهای قومیت، زبان، سمت، مذهب و مسائل دیگر ایجاد و تأسیس شده است. اما در کنار این همه مسائل احزاب در افغانستان وجود دارد که بعد از فروپاشی طالبان جهانی شدن و توسعه سیاسی را در کشور حمایت نموده‌اند که از او احزاب می‌توان از جمعیت اسلامی افغانستان، شورای متحد ملی افغانستان که دایه توسعه سیاسی را براساس تغییر نوع نظام سیاسی می‌دانست می‌توان نام برد و هستند احزاب لیبرال که زیر خط‌مشی لیبرالیسم فعالیت می‌نمایند و بیشتر طرفدار حضور خارجی‌ها و توسعه سیاسی بعد از یک دهه رژیم امارت اسلامی می‌باشند.

**۶-۳- تکنوکرات‌های غربی**

بعد از ریختن پایه‌های رژیم طالبان در کشور، افغانستان در واقع محل ورود افراد گردید که بیشتر در غرب زیست نموده بودند و در آنجا، در طول سال‌های متعددی که در کشور جنگ و بی‌نظمی، کشت و خون جریان داشت، اینها در تحصیل و فراگیری علم در آن کشورها به سر می‌بردند، ایجاد حکومت موقت و بالاخره حکومت انتخابی باعث گردید تا این افراد به کشور برگردند و سهم در قدرت سیاسی پیدا نمایند. از آنجائیکه این افراد را از زمره افراد به حساب آورد که طرفدار جهانی شدن و توسعه سیاسی کشور هستند.

**۶-۴- قوماندان‌های جهادی**

گروه دیگر که بیشتر جهانی شدن و توسعه سیاسی را در شکست امارت اسلامی شاهد بودند و جهانی شدن یا حضور غربی‌ها را در بازسازی کشور می‌توان محصول زحمات این گروه دانست، در واقع قوماندان‌های جهادی بودند که سلاح را کنار گذاشته تصمیم در بازسازی کشور و ایجاد یک کشور که با معیارهای جهانی هم طراز باشد کمر همت بستند (نوری، ۱۳۹۲: ۶).

**۷- چالش‌های توسعه سیاسی در افغانستان**

از نظر شماری از پژوهشگران، توسعه سیاسی عبارت است از روش‌ها و خط‌مشی‌های سیاسی که رشد اقتصادی را در کشورهای در حال توسعه هموار می‌سازد. شمار دیگر محققان، توسعه سیاسی را به مطالعه رژیم‌های جدید، نقش گسترش یافته حکومت‌ها، بالا بردن مشارکت سیاسی و توانایی رژیم‌ها برای حفظ نظم در شرایط تحولات پرشتاب و همچنین رقابت بین دسته‌های سیاسی طبقات و گروه‌های قومی بر سر قدرت و نیز رقابت

در منزلت اجتماعی و ثروت تعریف می‌کنند. از نظر عده‌ای دیگر، توسعه سیاسی، چگونگی روی دادن انقلاب‌ها، بویژه شرایط جایگزینی نظام‌های سرمایه‌داری یا سوسیالیستی است. برای یک سیستم سیاسی توسعه یافته، اندیشمندان عوامل متعدد و ویژگی‌های بسیاری برشمرده‌اند. در این میان نهادهای دموکراتیک و توسعه‌ای جامعه مدنی از جمله ویژگی‌های اساسی و مهم است که در نظریات گوناگون بر آن تأکید شده است. تعاریف و مفاهیم متعدد توسعه سیاسی، لزوماً مبین قاعده‌ای جزمی برای همه جوامع نمی‌باشد. تجارب جوامع در فرایند توسعه سیاسی متفاوت و ویژه است و طبق ارزش‌های اجتماعی، عوامل طبیعی، نظام اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هر جامعه، تحت تأثیر این متغیرها قرار می‌گیرد. اما آنچه در مورد فرایند توسعه سیاسی بین تمام جوامع عمومیت دارد، افزایش تحرک و کارایی جامعه، محدود شدن قدرت دولت، افزایش آزادی‌ها و حقوق مدنی و در تحلیل نهایی همان تقویت جامعه مدنی می‌باشد.

برخی اما با تأکید بر جامعه مدنی، توسعه سیاسی را فرایند پویا مستمر تعامل دولت و جامعه مدنی می‌دانند که با افزایش ثروت، درآمد سرانه، دگرگونی ساختار اقتصادی و ارتقای کلی سطح زندگی اکثریت مردم انجامد. اما بحث اصلی توسعه سیاسی از چشم‌انداز فلسفه سیاسی، درباره عقلانی شدن بستر اعمال و اهداف، سیاسی، بستر اعمال عقلانیت معنی‌داری را فراهم می‌سازد و سطح معقولی از خودمختاری را مستقر می‌سازد. این مسأله هنگامی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که مردم هم وسیله و هم هدف توسعه هستند. بطور کلی از دید ۴۱ این گروه از متفکران طرفدار دموکراسی، شاخص‌های مهم همچون، تقویت جامعه مدنی و به تبع آن آزادی‌های مدنی و سیاسی، حاکمیت مردم، حقوق مدنی، مساوات‌طلبی، قانون و قانونمداری، مشارکت سیاسی، احزاب، پارلمان و پارلمانتاریسم از مولفه‌های اصلی و مشترک یک نظام سیاسی توسعه یافته به شمار می‌آید.

**اولین چالش** فراروی توسعه سیاسی در افغانستان عدم مطالعات دقیق و روشن از توسعه سیاسی است. با قاطعیت می‌توان گفت که کارگزاران نظام سیاسی درک و فهم از توسعه سیاسی، شاخص‌ها و نظریه‌های توسعه سیاسی ندارند. بدون درک توسعه سیاسی به لحاظ تئوریک امکان تحقق آن عملی نیست. بنابراین درک و فهم از توسعه سیاسی وجود ندارد و ما نیازمند آنیم تا بصورت سازمان یافته و سیستماتیک این مسأله را مورد بحث قرار دهیم.

**دومین چالش** قبیله و سنت‌های قومی و قبیله‌ای می‌باشد. نظریه‌های توسعه سیاسی در چارچوب جدال سنت و مدرنیته شکل گرفت. که بخش مهم سنت، سازگارهای قومی و قبیله‌ای می‌باشد. اگر مطالعات بعدی نشان داد که تمام سازکارهای قومی سنتی مانع و چالش توسعه سیاسی نمی‌باشد اما، قبیله و قوم‌گرایی موجود در افغانستان مانع جدی فراروی توسعه سیاسی است. زیرا سازکارهای قبیله‌ای و قومی در برابر مکانیسم‌ها و سازکارهای مدرن و شاخص‌های توسعه سیاسی قرار دارد. اما بخش دیگر از سنت‌ها می‌تواند

ظرفیت بیشتر برای توسعه و توسعه سیاسی ایجاد نماید. بعنوان مثال برخی آموزه‌های دینی می‌تواند ما را در دستیابی به توسعه و توسعه سیاسی کمک نماید.

**سومین چالش** فراروی توسعه سیاسی نگاه خصمانه به توسعه و توسعه سیاسی است. همانطور که در مطالعات اولیه توسعه سیاسی، توسعه اساساً فرایند غربی شدن تلقی می‌شد. در افغانستان اکنون نیز، توسعه و توسعه سیاسی فرایند غربی شدن درک می‌گردد. این نگاه خصمانه باعث می‌شود که مکانیسم‌های قبیله‌ای و دینی را در برابر توسعه سیاسی علم نماید و از آن جلوگیری نماید. این مسأله در عین حال باعث می‌شود که بخشی از نیرو صرف مقابله با مکانیسم‌های سنتی گردد.

این چالش تا حدودی جدی است. زیرا توسعه سیاسی باید مورد پذیرش مردم و نخبگان قرار گیرد. تا زمانی که مردم درک و فهم از توسعه نداشته باشد و آن را امری خلاف آموزه‌های دینی و قبیله‌ای نپندارد، امکان تحقق توسعه سیاسی ممکن نیست. به همین خاطر نگاه خصمانه یک چالش فراروی توسعه سیاسی در افغانستان می‌باشد. رهایی از این نوع نگاه می‌تواند کمک به تحقق توسعه سیاسی در کشور نماید. در پایان باید گفت که توسعه سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم وارد مطالعات سیاسی و جامعه‌شناختی شده است اما در کشور ما امری ناشناخته است. هیچ مطالعه منسجم روی آن صورت نگرفته است. درک و فهم روشن از آن وجود ندارد. همین مسأله باعث شده است که ما تصویر از آن نداشته باشیم و نتوانیم در راستای تحقق آن کاری را پیش ببریم. در کنار این مسأله، سنت‌های قبیله‌ای و قومی و نگاه خصمانه مردم و نخبگان ما به مقوله توسعه سیاسی باعث شده است که امکان تحقق آن به سختی گراید (سمپل، ۱۳۹۳: ۲-۱). افغانستان در مسیر توسعه سیاسی با موانع گوناگونی روبرو است که یکی از مهمترین آنها قومیت‌گرایی در این کشور است. وجود قومیت‌های مختلف فاکتوری تعیین کننده در واگرایی جامعه افغانستان و روند دولت-ملت‌سازی را در این کشور با مشکل مواجه کرده است. عدم هماهنگی و سازش هویت‌های فراملی در چارچوب مرزهای کشور و فقدان حس یکپارچگی منجر به عدم شکل‌گیری دولت یکپارچه به قول ماکس وبر به مثابه سازمان کاربرد انحصاری قدرت مشروع در این کشور شده است. بعد از سقوط طالبان فرصت خوبی برای تأسیس دولت ملی و پیگیری مسیر توسعه در این کشور فراهم شد اما هنوز شاهدیم که اختلافات قومی در این کشور به سیاست‌های قومی کماکان ادامه دارد. احزابی که بعد از سال ۲۰۰۱ شکل گرفتند احزابی بودند که نه به دنبال منافع ملی و عمومی بلکه به دنبال منافع قوم و قبیله خود بودند. به این ترتیب حزب در افغانستان به جای اینکه باعث توسعه سیاسی کشور شود، بیشتر بار منفی به دنبال داشت و شکاف‌های قومیتی را پررنگ‌تر کرد (قدیری، ۱۳۹۹: ۲).

## نتیجه‌گیری

فرهنگ سیاسی را می‌توان به معنی نگاه مردم نسبت به قدرت، سیاست، دولت و ساختار نهادهای سیاسی و سازوکارهای آن دانست. فرهنگ سیاسی در افغانستان از نوع محدود آن می‌باشد. یعنی مردم در رابطه به نظام سیاسی و سازوکارهای آن آگاهی لازم را ندارند. در فرهنگ سیاسی محدود مردم از حکومت کدام انتظاری ندارند و تصمیم‌نخبگان سیاسی با واکنش مردم مواجه نمی‌شوند، در حالیکه در کشورهای پیشرفته دنیا مردم در کنترل رفتار رهبران نظام نقش برجسته دارند. با وجود اینکه فرهنگ سیاسی در افغانستان محدود است دیده می‌شود که در مواردی نیز ما شاهد فرهنگ مشارکتی هستیم. امروزه بسیاری از افراد نسل جدید و جوان افغانستان از فرهنگ سیاسی مشارکتی هم برخوردار هستند و بسیاری از باورها، خط قرمزها و تابوهای قومی را زیرپا کرده و می‌کنند.

در همین سومین انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان دیده شد که فرهنگ سیاسی برخی از جوانان این مرزوبوم مشارکتی می‌باشد. مشاهده شد که بسیاری از جوانان و میانسالان در این روند همگانی اشتراک آگاهانه کرده بودند و خواهان تصمیم‌گیری دقیق در این عرصه بودند و با انتظارات و ایستارهای مشارکت-جویانه، رأی خود را استعمال کردند. در قانون اساسی جدید افغانستان که در سال ۱۳۸۲ به تصویب رسید، مشارکت سیاسی زنان مانند مردان در آن لحاظ گردید. با ورود جامعه جهانی در افغانستان بعد از سال ۲۰۰۱<sup>۴۳</sup> و شکل‌گیری نظام سیاسی جدید در افغانستان مطابق قانون اساسی به مردم حق برخورداری حقوق و آزادی-های اساسی داده شد نظیر حق رأی دادن، حق کاندید شدن و امثال آن. این حقوق و آزادی‌ها می‌توانست زیربنای جامعه دموکراتیک را پایه‌ریزی کند. آنچه بعنوان مشارکت سیاسی در جامعه کنونی افغانستان، محسوب می‌شود و پروسه مشارکت شهروندان را با مشکل مواجه می‌کند فقدان فرصت‌های برابر همه شهروندان در امر مشارکت سیاسی است. موانع نظری و فرهنگ مشارکت سیاسی در افغانستان عمدتاً برآمده از فرهنگ سنتی جامعه است.

## فهرست منابع

فارسی:

- ۱- استیگلیتز، جوزف (۱۳۸۲)، **جهانی شدن و مسائل آن**، ترجمه: گلریز، تهران: نشر نی.
- ۲- استیگلیتز، جوزف (۱۳۸۲)، «به سوی پارادایم جدید توسعه»، ترجمه: اسماعیل مردانی گیوی، **ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، ش ۱۹۷.
- ۳- امین، سمیرا (۱۳۸۰)، **امپریالیسم و جهانی شدن**، ترجمه: ناصر زرافشان، تهران: نشر آگه.

- ۴- حسینی، سیدعلی (۱۳۸۷)، «مشارکت سیاسی، جوهر دموکراسی»، پایگاه خبری پیام آفتاب.
- ۵- خطیبی، احمد ارشاد (۱۳۹۳)، «فرهنگ سیاسی و انتخابات در افغانستان»، سایت جمهور نیوز، قابل دسترسی در: [www.jomhornews.com](http://www.jomhornews.com)
- ۶- دوپری، نانسی هاچ (۱۳۷۷)، زنان افغان تحت حکومت طالبان؛ طالبان و سیاست‌های جهانی، ترجمه: علی محقق، مشهد: انتشارات سمت.
- ۷- رفیع، حسین (۱۳۹۷)، فرهنگ سیاسی؛ یک بررسی مفهومی و نظری، تهران: انتشارات مهر.
- ۸- زارعی، آرمان (۱۳۸۸)، تأثیر جهانی شدن بر فرهنگ سیاسی ایران، تهران: انتشارات باز.
- ۹- سمپل؛ مایکل (۱۳۹۳)، «چالش‌های توسعه سیاسی در افغانستان»، سایت دیلی، قابل دسترسی در: [www.dailyafghanistan.com](http://www.dailyafghanistan.com)
- ۱۰- قادری، علی (۱۳۹۱)، «نقش فرهنگ سیاسی در توسعه»، سایت دیلی، قابل دسترسی در: [www.dailyafghanistan.com](http://www.dailyafghanistan.com)
- ۱۱- قانون اساسی افغانستان جدید مصوب ۱۳۸۲.
- ۱۲- قدیری، آریین (۱۳۹۹)، «قومیت‌گرایی و تأثیر منفی آن بر توسعه افغانستان»، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، قابل دسترسی در: [www.css.ir](http://www.css.ir)
- ۱۳- کاشانی، سارا (۱۳۷۷)، «نقض حقوق زنان در افغانستان»، مجله حقوق زنان، ش ۲.
- ۱۴- کاظم، سیدعبداله (۲۰۰۵)، زنان افغانستان زیر فشار عنعنه و تجدد، کالیفرنیا: انتشارات و مطبوعه میوند.
- ۱۵- کاظمی؛ علی اصغر (۱۳۷۶)، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی، تهران: نشر قومس.
- ۱۶- نوری، رامش (۱۳۹۲)، «جهانی شدن و توسعه سیاسی در افغانستان پساتالبان»، سایت خراسان زمین، قابل دسترسی در: [www.khorasanzamen.net](http://www.khorasanzamen.net)

لاتین:

17- Dalton, Russel (2007). Afghanistan and Democracy in the Asia Foundation, state Building political process and Human security in Afghanistan.